



معلمان مؤمن و خلیق و هوشمندی مثل احمد احمدی برای نصب در جلو آموزشگاههای خود نیازمند است تا هر باعداد به معلم و متعلم امروز و هرروز ما بگوید دانش و آزادی و دین و مروت اینگونه باید در هیات یک انسان عینیت پیدا کند و گرنه بنیاد هر آموزش و پرورش بر باطل و سرمایه‌ای که در مسیر آن صرف می‌شود رو به هدر خواهد بود. در هر قرن مگر چند احمدی بیرجندی قرار است در عرصه تعلیم و تربیت ما ظاهر شود که از آینده متزلزل و ناگواری که معلم و دانش‌آموز ما را تهدید می‌کند بی‌مناک نباشیم! جایی دیگر آرزو کرده بودم ای کاش وزارت آموزش و پرورش سرگذشت و سلوک علمی و معنوی چهره‌هایی از نوع غلامحسین یوسفی و اینک احمد احمدی را - که تعدادشان فراوان هم نیست - به عنوان «سیره‌المعلمین» این روزگار برای آیندگانی که دستشان از دامن نظایر آنان کوتاه خواهد بود، ثبت و ضبط کند.

پیرمرد خنده‌ای جلی همیشه بر لب می‌داشت ملیح و معنی دار، یعنی دنیا نیرزد که ترش بنشین و اوقات دیگرانی که خدایشان خوش رقم زده است تلخ داشته باشی. مگر آن سوی زندگی چقدر قرار است خوش انگاشته شود که این روی سکه را هم اینک ناخوش بینداری. در پشت این خنده، که بیرون او را خوش می‌نمود، غمی به دشواری زیستن پنهان بود که هرگز به سیاهی مرگ آغوش نمی‌گشود، یعنی که همواره روی خوش سکه عمرش به دیگران بود و آن روی ناخوشش به خویشش؛ و این کار کمی نیست.

وقتی پس از سی سال از خدمت آموزشی و مریدپروری بازنشسته شد، تازه دفتر جدیدی در زندگی او گشوده شد. او پژوهش را آن سوی دیگر آموزش می‌دید و اینک فرصت آن یافته بود که دل به دریایش بزند. وقتی دوران خوش خدمت به خلق را پشت سر می‌گذاشت، خدا را هم همیشه پیش نظر داشت اکنون که مرحله دوم عمر او در مسیر پژوهش آغاز شده بود، بکلی رو به خدا کرده بود. پیش از آن هم داشت. یک چشمه‌اش را خوب است برای عبرت آیندگان و امروزیان بازگو کنم:

در همان سالهای دهه پنجاه و پیش از آن که به دانشکده ادبیات رفت و آمد و با زنده یاد یوسفی حشر و نشر داشت، گویا به تشویق یوسفی بر آن شده بود که خاوران نامه ابن حسام خوسفی را - همان که دیوانش را بالاخره در این نیمه دوم حیات پربارش به سرمایه اوقاف خراسان به پاکیزگی چاپ کرد - تصحیح و چاپ کند. این کتاب را هم بیشتر از آن رو برای تصحیح برگزیده بود که آن نخستین و مهمترین حماسه دینی زبان فارسی می‌دانست، همشهری بودن شاعر برایش در درجه چندم اهمیت بود. نسخه‌های کتاب را از این جا و آن جا فراهم و بخش عمده‌ای از آن را حتی استنساخ و مقابله کرده بود. یک روز که یوسفی - گمانم سال ۱۳۵۴ یا ۵۵ - در حضور جمعی، که من هم کمترینش بودم، پیشرفت کار را از وی جویا شد، ناگهان احمدی با لحنی مؤدبانه اما مصمم و محکم اعلام کرد که دیگر این کار را



از شمار دو چشم ...

● دکتر محمد جعفر یاحقی

دانشکده باز می‌گردد. استاد احمدی آن سالها با دانشکده الهیات مشهد همکاری داشت و گاهی در مجله الهیات و ادبیات مقالاتی به قلم یا به ترجمه او منتشر می‌شد. دکتر یوسفی برای احمدی احترامی خاص قایل بود و او را به جلسات علمی و هفتگی گروه زبان و ادبیات فارسی، که هر چهارشنبه در دفتر کارش تشکیل می‌شد، دعوت کرده بود، خیلی زود متوجه شدم که فروتنی، مردم‌داری، سلوک انسانی و ادب معلمی این دو به هم شباهتی آشکار دارد و به مصداق الطیبیث للطیبین است که اینگونه مخلصانه به هم نزدیک شده‌اند.

طنین رسای صدایش، وقتی در میحش با فروتنی و انصاف علمی تمام اظهار نظر می‌کرد، برایم گوش نواز و از همان آغاز احترام‌انگیز بود. ادب و اخلاقش بس که دم‌دست و در طبق اخلاص بود، هر بی‌انصافی بیگانه با اخلاقی را به تواضع و احترام وا می‌داشت. منشی والا و فیض سکناش از او در نظرم انسانی شایسته و معلمی توفیق‌مند ساخته بود که هر چه به او نزدیکتر می‌شدم به این توفیق ایمان بیشتری پیدا می‌کردم. در زندگی‌اش پرهیز داشتم. اما حالا که او در میان ما نیست به آشکار می‌گویم که آموزش و پرورش ما به تندیس

سالها پیش از آن که او را ببینم می‌شناختمش، مثل بسیاری که هرگز او را ندیدند اما همیشه می‌شناختمش. سالهای آخر دبیرستان که بودم کتاب انشاء و نویسندگی احمد احمدی کتاب بالینی من بود، برای آن که درس انشا را بسیار دوست می‌داشتم و هر کتابی در حول و حوش آن به دستم می‌رسید با اشتیاق می‌خواندم. خوب به یاد دارم که «نامه چارلی چاپلین به دخترش» را بارها خوانده بودم و آرزو می‌کردم من هم روزی بتوانم مثل احمد احمدی کتابی در مورد انشاء و نگارش بنویسم و از نمونه‌های برجسته فکر و زبان فارسی در آن قطعاتی بیاورم. بعدها به کتاب «دستور احمدی» دست یافتم و همیشه روشن‌ترین تعاریف و بهترین مثالها را از این کتاب به خاطر می‌سپردم. در سالهای اول دانشکده با کتاب سیر سخن او و اندکی بعد با مقالاتش در نامه فرهنگ و مجله دانشکده آشنا شدم و می‌دانستم که در دانشسرای راهنمایی تحصیلی مشهد درس می‌دهد.

دیدار حضوری با احمد احمدی بیرجندی به پایمردی استاد زنده‌یاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، دکتر غلامحسین یوسفی برایم میسر شد، که تاریخ آن به نخستین سال خدمت آموزشی من در آن



ادامه نخواهد داد. شگفتی یوسفی و ما که ناظر و حاضر بودیم، البته فتوری در اراده‌ی وی ایجاد نکرد. وقتی دلیلش را جویا شدیم؛ با تواضع و تکریم اعلام کرد که در این منظومه به روایات و حکایاتی برخورد کرده است که از ساحت مولا علی (ع) بکلی دور و خلاف واقع است و او نمی‌تواند مظلمه دروغی را که به مولا نسبت می‌یابد بر عهده گیرد؛ و توجیه ادبی یوسفی، با همه تقوایی که داشت، البته در عزم استوار وی خللی پدید نیاورد. احمدی بر کار تصحیح خاوران نامه چار تکبیر زد و برای همیشه آن را کنار گذاشت و بعد هم کلیه عکسها و میکروفیلماهایی را که با چه خون دلی فراهم کرده بود دو دستی به کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد تقدیم کرد.

اکنون وقت آن رسیده بود که او تمام وجود و همت خود را به خدمت دین و اعتقاد خویش بگمارد. چند سالی در آغاز بازنشستگی ریاست کتابخانه مسجد گوهرشاد مشهد را بر عهده گرفت و از پام تا شام در جوار گنبد ملک پاسبان رضوی کمر به خدمت کتاب بست. به آن مجموعه گرامی سر و سامان داد، فهرستها و آثار چندی را با خود چاپ کرد یا دیگران را به طبع بخشی از آنها برانگیخت.

آن سالها من به اتفاق یار غارم دکتر ناصح در بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس دل به دریای تفسیر ابوالفتوح زده بودیم. چه شد که روزی از حرم تا خانه، از میان گروه دوستداران وی که همواره در خدمتش بودند، اتومبیل مرا انتخاب کرد. در راه با شرم و شکیبایی ممتازی که داشت، آرام و متین به من رو کرد که فلاتی از کار در کتابخانه خسته شده‌ام کارمندانه هر روز به حق از من خدمتی طلب می‌کنند که از عهده آن بر نمی‌توانم آمد. پای رفتن به اداره مرکزی آستان قدس و دفاع از حقوق بر حق آنان را ندارم. به دو دلیل نمی‌توانم در خانه بنشینم؛ اول این که نمی‌توانم احساس کنم که خانه نشین شده‌ام و دیگر کاری از من ساخته نیست. دلیل دومش را نگفتم و به جای آن با مکثی معنی دار به نقطه‌ای دور خیره ماند و لحظه سنگینی به سکوت گذشت. سر که بلند کرد آرامتر از قبل ادامه داد: شما در بنیاد کار می‌کنید، خوش به حالتان! همه چیز براریم روشن شده بود. گفتم: استاد حاضرید در بنیاد خدمت شما باشیم؟ پهنای لبانش به خنده ملیحی باز شد: اختیار دارید، افتخار می‌کنم در خدمت شما باشم.

فرمایش به مدیر عامل و برخی دیگر از مسؤولان محترم بنیاد پیشنهاد کردم آقای احمدی باید به بنیاد بیایند، نه برای کار که برای برکت بنیاد، ما در گروه فرهنگ و ادب در خدمت ایشان خواهیم بود. از این عزیزان سیاست‌گزارم که پیشنهاد من حتی با تأملی رویه‌رو نشد. از دو روز یا نمی‌دانم چند روز بعد بود که احمدی کار خودش را در گروه فرهنگ و ادب بنیاد آغاز کرد و سالی دو سه کتاب از او درآمد تا همین هفته‌ای مانده به پایان کارش، که آن چند روز هم در سی‌سی‌یو گذشته بود با یکی و دو کار تمام و نیمه تمام، منزل‌گاهی موقت بر سر راه کتابخانه بنیاد به آرامگاه ابدی خواجه

هر هفته جلسه هیأت مدیره مرکز تشکیل می‌شد، از جهتی دیگر با او دمخوری ویژه‌ای پیدا کردم. داوطلب شده بودم که به جای راننده، هر پگاه دوشنبه در سرما و گرما با اتومبیل خودم او را به مرکز بیاورم. من آدم خودخواهی هستم، این مقدار فیض دیدارش را از همگان سلب و به خود منحصر کرده بودم. جلسه دو ساعته ما به ضرورت کار اغلب اعضا لزوماً باید پیش از شروع ساعت اداری تمام می‌شد. هر پگاه که در خیابان ابوسعید به دنبالش می‌رفتم حتی زمستانها در گرگ و میش هوا با کیف و کتابی زیر بغل دقایقی پیش از ساعت مقرر دم در آماده بود. هیچگاه نتوانستم در سلام بر او پیش دستی کنم. قبل از من محال بود در صندلی اتومبیل بنشیند.

در را که باز می‌کرد دوباره سلام می‌گفت و برای نشستن در صندلی با گفتن نشستن «با اجازه» رخصت می‌خواست. یقین دارم که او در این ادب و احترام آیه شریفه لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلما علی اهلها [سوره نور آیه ۲۷] و سنت رسول گرامی اسلام را پیش نظر داشت و به عمل به آن خو گرفته بود. این چشمه از کار و اخلاق او را گفتم تا گفته باشم که درخت دانش و دین تا کجا در وجود او به بار نشسته بود. بسیار چیزها را بسیار کسان می‌دانند به بسیار چیزها هم بسیار کسان اعتقاد دارند، اما آنها که اندکی از دانسته‌ها و باورهای خود را کار می‌بندند، بسیار نیستند. احمدی از زمره همان اندکها بود که نابترین و جوهری‌ترین یافته‌ها و باورهای خود را کار می‌بست. خدایش پیامرزد که از این دیدگاه حسابی مرد عمل بود. چه می‌گوییم؟ چرانیامرزد، مگر خدا در این محدوده‌هایی که ما می‌شناسیم چند بنده صالح و اهل اعتقاد و عمل مثل احمدی داشت، که او را نیامرزد! □

باصلت!

خدایش پیامرزد که این اواخر حسابی کمر به خدمت اهل بیت بسته و چندین کتاب با عنوان مناقب فاطمی، مدایح رضوی و علوی، مناقب و مراثی حسینی و حضرت ابوالفضل و چندین اثر دیگر در خدانشناسی و اخلاق و عبرت در حوزه شعر کهنسال فارسی پدید آورد و در نزدیک کردن شعر فارسی به حوزه‌های اعتقادی یا به عبارات دیگر جست‌وجو، کردآوری و دسته‌بندی زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی شعر و ادب فارسی اهتمام درخوری از خود نشان داد. کتاب چهارده اختر تابناک که به زیان و اتشایی ساده و مختصر در مورد زندگی معصومین به قلم آمده، با حسن استقبال مواجه گردید و به عنوان یک کتاب پرفروش در سالهای اخیر به چاپ پانزدهم رسید.

بر سر آن نیستیم که به کارهای علمی و ادبی استاد احمدی بپردازم. هر جوینده‌ای با مرور بر سیاهه سی و چند عنوان کتاب و دو بیست و نود مقاله‌ای که از وی به چاپ رسیده خود به اهمیت کار او پی می‌برد. برجستگی شخصیت احمدی به عنوان یک معلم و مؤلف در کمیت کارهای او نیست و از این جهت نظایری بر کار او باز هم پیدا می‌شود. آنچه شخصیت او را به عنوان یک معلم در نظر من ممتاز و کم‌نظیر می‌کند جهت کارها و منش انسانی و والای اوست که از او چهره‌های اخلاقی و ممتاز و اسوه حسنه معلمی ساخته بود. این بخش از شخصیت وی بیشتر برای شاگردان، همکاران، نزدیکان و کسانی آشکار بود که با وی حشر و نشر و نشست و برخاست داشتند.

با توجه به همین جنبه از شخصیت او بود که از سوی آستان قدس رضوی به عنوان عضو هیأت مدیره مرکز خراسان‌شناسی برگزیده شد. این دو سال اخیر که عموماً